



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم محقق (رضوان الله تعالى عليه) کتاب شریف شرایع خود را در بخش نکاح، بعد از مقدمات نکاح در چهار بخش خلاصه کردند: بخش اول مربوط به نکاح دائم است، دوم نکاح منقطع است، سوم نکاح ملک یمین است و چهارم احکام نکاح است این فصل چهارم که عهده دار تبیین احکام نکاح است زیر مجموعه این فصل چهارم پنج بخش است: بخش اول درباره حکم نکاح از نظر فسخ به عیب و تدلیس، بخش دوم حکم نکاح از نظر مهر «مهر المسمی» و «مهر المثل» و امثال آن، بخش سوم درباره «قَسَم» و «نشوز» و «شقاق»، بخش چهارم درباره اولاد و نسبت اولاد به پدر و مادر، بخش پنجم که آخرین بخش نکاح است مربوط به نفقات است.^۱

آن فصول ثلاثه که نکاح دائم و منقطع و ملک یمین باشد بحث‌های آن گذشت؛ در فصل چهارم که احکام نکاح است بخش فسخ به عیب و تدلیس هم گذشت، بخش مهور هم گذشت، بخش «قَسَم» و «نشوز» و «شقاق» را هم گذراندند، الآن رسیدند به بخش چهارم که مسئله اولاد است که فرزند اگر بخواید به پدر و مادر ملحق شود حکم چیست؟ چه وقت ملحق می‌شود؟ شرایط الحاق چیست؟ این بخش چهارم را هم زیر مجموعه فراوانی در بر دارد یکی اینکه ثبوت نسب در نکاح دائم به چیست؟ در نکاح منقطع به چیست؟ در ملک یمین به چیست؟ گرچه مسئله نکاح را در این سه فصل خلاصه کردند فصلی عهده دار نکاح دائم است، فصلی عهده دار نکاح منقطع، فصلی

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۰۹ - ۲۹۸.

عهده‌دار ملک یمین اما مسئله آمیزش به شبهه یک فصل جدایی نیست یک نکاح خاصی نیست بلکه در هر کدام از این اقسام سه‌گانه نکاح آمیزش به شبهه و انتساب به شبهه و ولد شبهه مطرح است ممکن است زن و شوهری به عقد دائم همسری یکدیگر را قبول کنند در آنجا شبهه‌ای پیش بیاید، ممکن است در عقد نکاح منقطع و ممکن است در ملک یمین؛ لذا این قسم چهارم را که آمیزش به شبهه است در بحث‌های قبلی فصلی را برای این معین نکردند ولی در مسئله اولاد یک عنوان جدایی به عنوان آمیزش به شبهه مطرح کردند. حالا اصل این که فرزند بخواهد به پدر ملحق شود چه شرایطی دارد؟ آن شرایطی که مرحوم محقق ذکر می‌کنند عبارت از این است فرمودند: «النظر الرابع فی أحكام الأولاد و هی قسمان الأول فی إلحاق الأولاد»^۱ حالا بعد کم‌کم در قسمت ثانی به شبهه و امثال شبهه می‌رسند در إلحاق اولاد فرمودند ما سه فصل داشتیم الآن یک مطلب چهارمی هم در پیش است اگر فرزند بخواهد به پدر در نکاح دائم ملحق شود شرط چیست؟ در نکاح منقطع ملحق شود شرط چیست؟ در ملک یمین ملحق شود شرط چیست؟ و در آمیزش به شبهه ملحق شود شرط چیست؟ فرمودند: «و النظر فی الزوجات» أعم از نکاح دائم و منقطع «و الموطوءات بالملك» ملک یمین «و الموطوءات بالشبهة» نکاح دائم و منقطع را در یک بخش قرار دادند، آمیزش ملک یمین را در بخش دوم و آمیزش شبهه را در بخش سوم قرار دادند لذا فرمودند به اینکه ما درباره تک‌تک اینها باید بحث کنیم.

«الأول أحكام ولد الموطوءة بالعقد الدائم» در نکاح دائم معیار لحوق فرزند به پدر و مادر چیست؟ فرمود: «و هم» یعنی این اولاد «يلحقون بالزوج بشروط ثلاثة الدخول و مضى ستة أشهر من حين الوطء و أن لا يتجاوز أقصى الوضع و هو تسعة أشهر على الأشهر» سه امر لازم است تا ما بتوانیم در نکاح دائم فرزند را به پدر ملحق

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۸۴.

کنیم حالا نکاح منقطع هم همین را دارد: یکی اینکه آمیزش شده باشد، دوم اینکه از شش ماه زودتر نباشد سوم اینکه از نه ماه بیشتر نباشد برخی‌ها گفتند اکثر حمل ده ماه است بعضی از تعبیرات هم این را تأیید می‌کند ولی به یک سال نرسد چون قول به سنه به نحو مطلق مطرود است. پس شرط لحوق فرزند به پدر در مسایل ازدواج دائم و مانند آن این است که آمیزش شده باشد حتماً و تاریخ از زمان آمیزش تا زمان تولد کمتر از شش ماه نباشد از نظر زمان و بیشتر از نه ماه و «قیل» ده ماه بیشتر از این اکثر حمل نباشد، این سه شرط را دارد. «و قیل عشرة أشهر و هو حسن» «أقل الحمل» شش ماه است ولی «أكثر الحمل» ده ماه است نه نه ماه. «و قیل عشرة أشهر و هو حسن يعضده الوجدان فی كثير» این گذشته از اینکه قائلی هم دارد بررسی میلادهای خارج هم آنچه را که انسان می‌یابد همین است که در بسیاری از موارد تا ده ماه هم این فرزند به دنیا نمی‌آید در رأس ده ماه به دنیا می‌آید حالا اگر آمیزش نشد چه حکمی دارد؟ و اگر آمیزش شد و فرزند کمتر از شش ماه به دنیا آمد چه حکمی دارد؟ و اگر بیشتر از ده ماه به دنیا آمد چه حکمی دارد؟ که این فروع را چون فاقد آن شرایط سه‌گانه هستند یکی پس از دیگری ذکر می‌کنند.

پرسش: ...

پاسخ: ملاک از آمیزش است از زمان آمیزش تا زمان میلاد، ممکن است این شخص احساس کند چیزی نازل نشده است می‌گویند این دست شما نیست ممکن است آن آب نازل شده باشد و این پدر توجه نداشته باشد یا رجم جذب کرده باشد به طوری که پدر متوجه نشده باشد همین‌که این سه شرط شد براساس «الْوَلَدُ لِلْفَرَّاشِ»^۱ این پدر نمی‌تواند نفی کند بگوید بچه من نیست حالا درباره همه این سه شرط مبسوطاً بحث می‌شود.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۴۹۱.

بعضی از فقهای نجف (رضوان الله تعالی علیهم اجمعین) حرفی داشتند در کتاب خود که مشابه آن بیان را امام (رضوان الله علیه) هم داشت و آن این است که در اجتهاد زمان و مکان دخالت دارد. دخالت زمان و مکان در اجتهاد به این نیست که موضوع فرق می‌کند این که در اجتهاد دخالت ندارد این در تغییر موضوع دخالت دارد. می‌بینید یخ در تابستان قابل خرید و فروش است مالیت دارد و «بیذل بازائه المال» اما در زمستان که کوی و برزن همه جا را برف گرفته و یخ گرفته مخصوصاً در بخش روستا و امثال روستا اصلاً مالیت ندارد این که معامله یخ در زمستان در دامنه کوه باطل است و در تابستان در شهر و روستا صحیح است معنای این دخالت زمان و مکان در اجتهاد نیست در اینجا موضوع فرق می‌کند در همان تابستان هم اگر در دامنه کوه رفتند یا کنار قلّه رفتند آنجا برف و یخ فراوان است آنجا هم مالیت ندارد این معنای دخالت زمان و مکان در اجتهاد نیست اما این که آن بزرگواران در کتاب فقهی خود دارند که زمان و مکان در اجتهاد دخیل است در فرمایشات امام (رضوان الله علیهم اجمعین) هم بود این است که یک سلسله اموری است که در سابق به ذهن نمی‌آمد و جزء موضوعات نبود و غالب را دائم می‌پنداشتند الآن با پیشرفت علم در یک زمان یا زمین مخصوص فرد دیگری برای آمیزش و لحوق ولد پیدا شده است آنچه که قبلاً دائم می‌پنداشتند می‌شود اکثری و غالب و آنچه که بعداً پیدا شد یک فردی است عدیل او. جریان میلاد از این قبیل است قبلاً که مرحوم محقق و امثال محقق این حکم را نوشتند به ذهن اینها نمی‌آمد که غیر از راه آمیزش مسئله تلقیح مطرح باشد تلقیح نطفه مرد در زن، مرد اگر مریض است و نتوانست آمیزش داشته باشد و پدر بشود اگر نطفه او را تلقیح کردند در رحم زن خود، این هم حکم اوست و فرزند اوست، قبلاً چنین چیزی نبود اصلاً به ذهن کسی نمی‌آید وقتی می‌گفتند که این شخص پدر این فرزند است و از او این فرزند به دنیا آمده می‌گفتند «إلا و لابد» با آمیزش است این فرد غالب را دائم می‌پنداشتند حالا معلوم شد که یک راه دیگری

هم است که نطفه مرد به زهدان زن برود بدون آمیزش و آن به نام تلقیح است اگر تلقیح شد معلوم می‌شود راه آمیزش راه غالب بود نه راه دائم این را زمان تعیین کرده است پیشرفت علم تعیین کرده است راه دیگری هم ممکن است باشد. پس آنچه را که قبلاً ما به عنوان دائم خیال می‌کردیم و تنها راه و راه منحصر خیال می‌کردیم معلوم می‌شود راه غالب است نه راه دائم.

حالا این بحث یک مقدار در فرصت‌های دیگر بازتر شود که اگر نطفه دیگری را آوردند گذاشتند در زهدان این زن چه می‌شود؟ چه غالب است؟ و حکم این است یا نه؟ رَحِمِ اجاره‌ای را مطرح کردند آن چه می‌شود؟ اینها فروعاتی است که زمان و مکان به همراه خود آورد یعنی پیشرفت علم آورد و گرنه نه زمان اثر کرد نه مکان مستحضرید که زمان و مکان ظرف است حرف اول را آن مظلوف می‌زند نه ظرف، این ظرف چون در خاطر می‌ماند انسان اگر در روزی سفر کرد و خیلی به او خوش گذشت و با موفقیت همراه بود «ذهاباً و آیاباً»، آن روز را خیلی محترم می‌شمارد در حالتی که آن روز ظرف این حوادث بود هیچ نقشی در خوبی آن رخدادها نداشت ظرف کار آن همین ظرفیت است اگر یک ظرف غذای خوب بیاورند آن مظلوف خوب است نه ظرف، اگر غذای بد بیاورند آن مظلوف بد است نه ظرف.

پرسش: ...

پاسخ: این به مناسبت آن مظلوف است و گرنه در همان روز خیلی از سیئات اتفاق افتاد خیلی از معاصی اتفاق افتاد. بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) است در نهج‌البلاغه که منجمی به حضرت گفت شما امروز اگر بروید در جنگ شکست می‌خورید فرمود اگر کسی حرف تو را تصدیق کند به قضا و قدر الهی توجه ندارد اگر من که

امروز به جنگ می‌روم شکست می‌خورم آن رقیب من هم امروز به جنگ من می‌آید چطور او شکست نمی‌خورد
من شکست می‌خورم؟!'

پرسش: ...

پاسخ: یک وقت است به لحاظ مظروف کرامتی پیدا می‌کند ایام خاص مثل شب‌های جمعه و شب‌های غدیر و
امثال آن، آن مظروف است که به برکت آن این محدوده از زمان شرافتی پیدا می‌کند مثل اینکه حادثه‌ای در یک
مکان خاص اتفاق افتاده و آن خاک محترم شده است و گرنه خود این قبلاً این چنین نبود این مکان ذاتاً با امکانه
دیگر فرق ندارد این زمان ذاتاً با ازمنه دیگر فرق ندارد به برکت آن مظروف این زمان یا این مکان شرفی پیدا کرد
که این خاک و این تربت شفا شده است. غرض این است که خود این ازمنه، خود این امکانه ذاتاً تفاوتی ندارند آن
مظروف‌ها اینها را شرف بخشید.

حالا در این کار که با پیشرفت علم مسئله تلقیح صناعی حالا در نامحرم صحبت نیست اگر این شخص بیمار بود
و یا قدرت نداشت که آمیزش بدنی داشته باشد نطفه او را گرفتند تلقیح صناعی کردند و در زهدان همسر خود
گذاشتند این دخول در کار نیست به تعبیر محقق ولی این نطفه، نطفه اوست ما چگونه بتوانیم بگوییم که این فرزند
برای او نیست؟! پس اینکه می‌گفتند اولین شرط، آمیزش است برای اینکه قبلاً علم پیشرفت نکرده بود و فکر
نمی‌کردند که بدون آمیزش ممکن است زن باردار شود حالا که علم پیشرفت کرد معلوم می‌شود که زن بدون آمیزش
هم باردار می‌شود و فرزند، فرزند اوست. حالا اگر چنانچه علم پیشرفت کند در اقلیت که شش ماه است آن را

۱. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، خطبه ۷۹؛ «و من کلام له ع قاله لبعض أصحابه لما عزم على المسير إلى الخوارج و قد قال له إن سرت يا أمير المؤمنين في هذا الوقت خشيت ألا تظفر بمرادك من طريق علم النجوم فقال ع ...».

کمتر بکند اگر علم پیشرفت کرد و ثابت کرد، انسان می‌گوید این شش ماه بودن حمل بر غلبه است نه حمل بر دائم فعلاً از این جهت شاید پیشرفتی نکرده است که بتوان این تلقیح صناعی را یا آمیزش بدنی را با زودتر از شش ماه به عمل رساند اگر زودتر از شش ماه به عمل رسید باز هم کافی است آن وقت این شش ماه می‌شود غالب نه دائم. بنابراین این که آن فقیه بزرگوار نجف و سیدنا الامام (رضوان الله علیهما و علیهم اجمعین) فرمودند زمان و مکان در استنباط دخیل است از این قبیل است نه از قبیل اینکه یخ تابستان قیمت دارد و زمستان قیمت ندارد آن به وسیله موضوع است آن که حرف علمی نیست. پس معلوم می‌شود که گاهی آنچه را که فقیه سابق شرط می‌دانست و دائم می‌پنداشت فقیه لاحق می‌گوید شرط نیست این غالب است نه دائم حالا این مسئله آمیزش را که با تلقیح صناعی حل کردند مسئله اقل حمل را که شش ماه است آن را هم ممکن است با پیشرفت علم حل کنند.

پرسش: ...

پاسخ: اثبات قداست ذاتی مشکل است چون «أشقی الأشیاء» در همان مکان بدترین گناه را کرده است. درست است که این خاک شرافت پیدا کرده به لحاظ آن مظروف خاص است و گرنه خود این مکان اگر شرافت داشته باشد ذاتاً نباید که آن حوادث تلخ از «أشقی الأشیاء» در همان مکان اتفاق بیفتد به وسیله مظروف‌ها همین طور است اگر ذاتاً باشد باید قبل از شهادت هم تربت این سرزمین شفاعت باشد ذاتی نیست این اگر ذاتی بود قبل از واقعه سال شصت باید این سرزمین و این خاک مثلاً می‌توانست شفاعت باشد.

پرسش: ...

پاسخ: این مکان اگر شرافت داشت قبل از اینکه مسجد شود هم شرافت باید داشته باشد این به وسیله مسجد شدن شرافت پیدا کرده است و گرنه قبلاً افراد عادی می‌آمدند مثل سایر امکنه بود.

پرسش: ...

پاسخ: بله اگر ثابت شود باید همه احکامی که بعد است قبل هم باشد. سؤال می‌کنیم که این خصیصه اگر مربوط به ذات او باشد که ریختن خون پیغمبر دخیل نیست پس معلوم می‌شود ذاتی نیست چون یک حادثه خوبی قبلاً در اینجا اتفاق افتاد این مکان را شریف کرد و اگر شرافت آن ذاتی یعنی ذاتی! ما یک ذات داریم و یک عرض اگر ذاتی بود قبل از ریختن خون آن پیغمبر باید شریف باشد و حال اینکه این چنین نیست. یک امری باشد ذاتی نظیر زوجیت اربعه، نظیر ناطقیت انسان که ذاتی باشد قبل از قتل آن پیامبر بزرگوار هم باید این مکان ذاتاً شریف باشد در حالی که این چنین نیست. یک حادثه خوبی در اینجا اتفاق می‌افتد حالا یا قبلاً کسی را شهید می‌کنند یا کسی در اینجا سالیان متمادی عبادت کرده است یا اینجا مدرّس بوده است یا کسی را اینجا دفن کرده‌اند، بله اینها خصوصیتی است که از راه مظروف به ظرف می‌رسد.

پرسش: ...

پاسخ: بله فراش که به معنی بستر است آن که مکان است ولی منظور این است که مکان خاصی ندارد چه شهر خودشان باشد چه در سفر باشد چه در حضر باشد این در هر مکانی باشد این اتفاق می‌افتد. در جریان «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» این طور است، در جریان مکان این طور است اما درباره زمان که «بَيْنَ الرُّشْدِ» است. درباره مکان می‌شود گفت این مکان چون قبلاً ذاتاً یعنی هیچ، هیچ یعنی هیچ! با سایر امکنه فرقی نداشت اتفاقی افتاد که در فلان تاریخ پیامبری را، ولیّ از اولیای الهی در این سرزمین خون او ریخته شد این به برکت آن مظروف شرافتی پیدا کرد پس معلوم می‌شود قبلاً نبود بعد پیدا شد، عرض یعنی عرض! اما اگر چنانچه درباره زمان باشد که این زمان گذشت آن شبی که قرآن کریم نازل شد سال بعد که آن شب نیست، مکان همان مکان است ولی زمان که همان زمان

نیست این زمان دیگری است، چه چیزی اش آن است؟! کل ذات آن عوض شده است ما بگوییم این ذاتاً شرف دارد، کدام ذات؟! آن که رد شد. بنابراین اگر چنانچه درباره کعبه هم گفته می‌شود چون انبیای فراوانی اینجا نماز خوانده‌اند آمده است در همه موارد یک دلیلی دارد قبلاً در اینجا انبیای فراوانی عبادت کردند به احترام آن مظلوف این ظرف کرامت پیدا کرد درست است و مکان چون محفوظ است عین همان مکان قبلی است می‌شود گفت که کرامت آن از آن است اما زمان عوض شد و یک چیز دیگری است یک زمان دیگری است در حقیقت گرامیداشت آن مظلوف است و گرنه خود این زمان که گذشت.

حالا برسیم به آیاتی که این دو مطلب را تضمین می‌کنند. آیات قرآن کریم که خود حضرت امیر(سلام الله علیه) در بعد از جریان این که عده‌ای گفتند «لَوْ لَا عَلَيَّ لَهْلَكْ كَذَا وَ كَذَا»^۱ به همین آیات سوره مبارکه «احقاف» و سوره مبارکه «لقمان» استدلال کردند کسی کمتر از نه ماه مادر شد فرزندی به بار آورد مثلاً شش ماهه بود و عده‌ای خواستند رَجَم کنند چون غالباً حمل در هشت ماه است نه ماه است و امثال آن حضرت فرمود که رَجَم نکنید برای اینکه اقل حمل شش ماه است عرض کردند از چه راه؟ فرمود از جمع بین آیه سوره «احقاف» و آیه سوره «لقمان» که خود این تفسیر قرآن به قرآن و استدلال به قرآن از خود اهل بیت(علیهم السلام) در آمده است.

ما یک «احقاف» داریم و یک «احقاف» اسم یک منطقه است اسم یک محل است اما احقاف که آخر آن «باء» دارد جمع «حَقَبُ أَوْ حَقَبٌ» است و «حَقَب» یا «حَقَبٌ» قریب هشتاد سال است و اولین باری که این حدیث نورانی را ما شنیدیم از امام(رضوان الله تعالی علیه) بود که در همین شبستان شرقی که «اصول» می‌فرمودند بعد از رحلت مرحوم آیت الله العظمی بروجردی(رضوان الله علیهم اجمعین) گاهی روز چهارشنبه می‌شد یا به مناسبت‌هایی

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۷، ص ۴۲۴.

در پایان بحث موعظه می‌کردند اولین بار ایشان فرمودند اگر کسی - خدای ناکرده - ارتباط او با احکام و شرایع دین ضعیف باشد بعد از مرگ هم وقتی از او سؤال کنند که پیامبر تو کیست یادش نیست چون او کاری با پیغمبر نداشت یادش نیست بعد از احقابی از عذاب که گفتند «حَقَبْ أَوْ حَقَبْ» تا هشتاد سال است بعد از هشتاد سال عذاب تازه به یادش می‌آید می‌گوید پیغمبر من کسی است که بر او قرآن نازل شده است هنوز نام مبارک حضرت یادش نیست. ما خیال نکنیم مرگ یک چیز آسانی است نظیر غده بدخیم سرطان و امثال آن است، هیچ دردی مثل مرگ نیست، اگر قابل تحمل بود که آدم جان نمی‌داد، قابل تحمل نیست یعنی قابل تحمل نیست! تامل مرگ این طور است اگر تحمل‌پذیر بود که انسان جان نمی‌داد تا آنجا ممکن است بین روح و بدن ماندن و رفتنش درگیری است کشاکش مرگ همین است بعد وقتی توانش تمام شد تسلیم می‌شود لذا تامل موت تاملی نیست که تحمل‌پذیر باشد. این است که مرحوم آخوند(رضوان الله) و بعضی از آقایان می‌گویند بقای بر تقلید میت مشکل است برای همین است خیلی از افراد است که در دوران سالمندی یا آلزایم شدید یا خفیف به هر حال کم حافظه می‌شوند. مهم‌ترین دلیل جواز بقای تقلید بر میت همان استصحاب است قبلاً این آقا مرجع ما بود تقلید او جایز بود الآن که رحلت کرد نمی‌دانیم بقاء تقلید جایز است یا نه می‌گوییم استصحاب می‌کنیم اما وقتی که آدم توجه کند که مرگ چه می‌کند بر مغز چه حادثه‌ای را برای مغز ایجاد می‌کند، کمتر کسی است که جرأت کند استصحاب کند خیلی‌ها هستند که در دوران پیری و سالمندی حافظه آنها ضعیف می‌شود اما تامل مرگ آن قدر بر حافظه فشار می‌آورد که بسیار بعید است که این آقا بعد از مرگ همان ملکات علمی را داشته باشد ما به هر حال از علم تقلید می‌کنیم خیلی سخت است که انسان اطمینان داشته باشد که باقی است یا مصححی داشته باشد برای استصحاب موضوع به هر حال باید باقی باشد یک فحلی مثل مرحوم آخوند و دیگران بقای بر تقلید را اشکال می‌کنند ما واقعاً اطمینان

داریم که این آقا بعد از مرگ هم همان شرایط قبل از مرگ را دارد؟ با این که آن فشار پُتک بدتر و سنگین‌تر از پُتک به سر این شخص می‌آید تا او را خلاص کنند بعید است بماند. غرض این است که ایشان فرمودند بعد از احقابی از عذاب نام مبارک حضرت به یادش نمی‌آید تازه فقط همین مقدار یادش می‌آید که پیامبر ما کسی است که بر او قرآن نازل شده است.

پرسش: ...

پاسخ: نه این عذاب نیست مرحوم حاج آقای رضای همدانی (رضوان الله تعالی علیه) آخرها به آزار مبتلا شد، بسیاری از علمای بزرگ مبتلا شدند این عذاب نیست به هر حال بیماری است. آن بیماری‌هایی که حیثیت را از بین ببرد در آنها نمی‌شود بیماری‌هایی که اعتقاد را آسیب برساند نمی‌شود

آنها که خوانده‌ام همه از یاد من برفت *** الا حدیث دوست که تکرار می‌کنم^۱

بله آن علی و اولاد علی تا آخر یاد او است اما اینجا استصحاب حاکم است و آنجا اصل موضوع است اینها از یاد او می‌رود.

بنابراین انسان جزم داشته باشد که این روح همان روح است و قدرت دارد این خیلی سخت است تا حتی استصحاب آن هم دشوار است. اولین بار سیدنا الاستاد امام (رضوان الله علیه) این را فرمودند بعد که ما به احادیث مراجعه کردیم همین حدیث نورانی را ولو کلمه «حَقَب و احقَاب» را پیدا نکردیم یادمان نیست ولی اصل این حدیث را پیدا کردیم که بعد از هفتاد یا هشتاد سال تازه یادش می‌آید که پیامبر من کسی است که قرآن بر او نازل شده است و هنوز نام مبارک حضرت یادش نمی‌آید. به هر حال این مسئله «تامه موت» است.

۱. دیوان سعدی، غزل ۴۲۱.

غرض این است که خیلی وضع روشن نیست که اقل حمل چقدر است اکثر حمل چقدر است؟ وقتی به حضرت امیر مراجعه کردند حضرت از راه تفسیر قرآن به قرآن ثابت کرد این زن که بعد از شش ماه مادر شد این فرزند فرزند همین پدر است شما خیال نکنید که حتماً باید که بعد از نه ماه یا هشت ماه به دنیا بیاید استدلال وجود مبارک حضرت امیر از جمع بین آیه سوره «احقاف» که اسم مکان است با آیه سوره «لقمان» است این قصه را به مناسبت سوره «احقاف» عرض کردیم. احقاف که آخرش «باء» باشد در قرآن به عنوان سوره نداریم.

آیه پانزده سوره «احقاف» این است: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا﴾ بعد فرمود: ﴿وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾ مجموع بارداری و شیردادن سی ماه است از اول بارداری تا آن روزی که بچه از مادر جدا شود که به نام «فصال و فطام» است «فطام» یعنی بچه را از شیر گرفتن که از مادر جدا می شود و خودش مستقل می تواند تغذیه کند مجموع بارداری و شیردادن سی ماه است. شیر دادن را در یک آیه مشخص کرد که فرمود: ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾^۱ دو سال می شود ۲۴ ماه، این ۲۴ ماه دوران است که دوران رضای کامل است ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾ یعنی ۲۴ ماه. ۲۴ ماه را که از سی ماه کم کنیم می شود شش ماه. آیه چهارده سوره مبارکه «لقمان» این است: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ﴾ یعنی آن دوره ای که بچه حالا به دنیا آمد در تحت تغذیه مادر است این دو سال است، این با آن آیه ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾ هماهنگ است. پس دو سال ظرف شیر دادن است، این دو سال از سی ماه که کم شود می شود شش ماه، آن شش ماه می شود دوران حمل. پس یک آیه دارد: ﴿وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾ یعنی مجموع بارداری و شیر دادن سی ماه است بعد مشخص کرد که شیر

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۳.

دادن ۲۴ ماه است، می ماند شش ماه، این شش ماه اقل حمل است. حضرت با استدلال این تفسیر قرآن به قرآن فرمود این زنی که بعد از شش ماه مادر شد نباید او را شما رجم کنید این می تواند شرعاً همان باشد.

این بیان که ائمه فرمودند از مجموع این چند آیه به خوبی استدلال می شود که اقل حمل شش ماه است و اکثر دوران شیرخوارگی هم دو سال است که مجموع ﴿وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ﴾ می شود ﴿ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾. در دوران شیرخوارگی هم آیه ﴿وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ﴾ و ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾ این دو آیه می گویند دوران شیرخوارگی دو سال است، این دو سال یعنی ۲۴ ماه که از سی ماه کم شود می شود شش ماه پس اقل حمل شش ماه است. البته روایات ما فراوان است که این اقل حمل شش ماه است و اگر کسی شش ماهه مادر شد مشکلی ندارد ولی ریشه قرآنی آن این است حالا تا برسیم به بحث های روایی.

«و الحمد لله رب العالمین»